

نقد از نگاه نویسندگان

را با گفته‌های خودم منطبق بدانم. به همین دلیل واقعاً نمی‌دانم که قبولشان دارم یا نه.
گابریل گارسیمارکز

اثری که انسان می‌آفریند سرشار از مانده‌های زمینی و گونه‌ای علم غیب است. چرا که پس از انتشار کتابهایم، رساله‌ها و تحقیقاتی فراوانی درباره آنها از دانشجویان و منتقدان خوانده‌ام که همیشه به اسراری راه برده‌اند که من خود بر آنها واقف نبودم. نقدهایی که بر کتابهای من نوشته شده، بسیاری از چیزهایی را که - شاید به صورت ناخودآگاه - در آنها گذاشتم و دارای اهمیت فراوانی بوده‌اند، بر من روشن نموده است.

میگل آنخل استوریاس

ناقدان مثل خرمگس‌هایی هستند که اسبها (نویسندگان) را از شخم‌زدن باز می‌دارند.
انتوان چخوف

منتقد همان خواننده جدی است که اثر ادبی برایش تنها یک سرگرمی گذرا نیست بلکه ردها، نشانه و شهادت زندگی معنوی اوست که نویسنده رهایش کرده است.

کلود ادموند ماینی

هیچ نقدی قطعی و همیشگی نیست. نقد هرگز برای یک‌بار و همیشه انجام نمی‌شود، بلکه همیشه وابسته به روند تاریخی و مرحله‌ای خاص از تکامل اجتماعی است.
گراهام هوف

نقد باید همانند تاریخ میرا از هرگونه تعلق خاطر، منفعت و طرفداری باشد و بیشتر درباره استعدادهای قضاوت کند تا عقاید. نقد بی طرف از عقاید پیشی می‌گیرد.

ویلمن

منتقد خوب کسی است که ماجراهای درونی خود را از ورای شاهکارها شرح دهد.
ژول لومتر

نقد علم نیست، بلکه یک همکاری هنری است.

بودلر

نقد نشانه شکست و ناکامی در ابداع است.

برآورده سازد و راه را به آنها نشان دهد... صرف عمر برای چنین سرانجامی فقط در صورتی به زحمتش می‌ارزد که منتقد ادبیات را یکی از مهمترین اشتغالات بشری بداند.
سامرست موام

در هر نویسنده‌ای همواره باید دو شخصیت با هم وجود داشته باشد. یکی نویسنده و دیگری منتقد.

لئون تولستوی

دوست دارم سر میز صبحانه منتقد را بخورم. آنها را درست مثل جوجه می‌خورم و بعد استخوانهایشان را دور می‌اندازم...

گارلوس فونتس

بی‌خیال حرفهای منتقدان! تا به حال از هیچ منتقدی به‌عنوان سپاس، مجسمه برپا نکرده‌اند.

جین سیبلوس

هنرمند از منتقد بالاتر است، چرا که هنرمند چیزهایی می‌نویسد که منتقد را تکان می‌دهد. اما منتقد چیزهایی می‌نویسد که همه را تکان می‌دهد الا هنرمند را.

ویلیام فاکنر

اغلب منتقدان مردمانی هستند بدون اقبال، هنگامی که در ناامیدی به‌سر می‌برند نقد را کاری کوچک و بی‌اهمیت می‌یابند. شبیه کاری که نگهبان قبرستانی انجام می‌دهد که تنها در آن مردگان وجود دارند. و تنها کاری که انجام داده‌اند نگارش است. منتقد زندگی سختی دارد. همسرش دوستی خود را آشکار نمی‌کند و فرزندانش زیبایی را منکرند و او اول همراه با فشارهای روحی شدیدی مواجه است. مگر آنکه همیشه بتواند به کتابخانه‌اش برود و کتابی را از قفسه برداشته آن را بگشاید. بوی نا‌مشامش را بیازارد و او کار عجیبی انجام دهد که می‌توان بر آن نام مطالعه گذاشت.

ژان پل سارتر

من نمی‌خواهم نمک‌نشناسی کنم. اما حقیقتش را بخواهید. و می‌دانم که باورکردنش سخت است. اعتقاد زیادی به کار منتقدان ندارم. خودم هم نمی‌دانم چرا نمی‌توانم افکار آنها

منتقد ضعیف و فاقد صلاحیت (به دلیل تزلزل خویش موضعی تهجمی به خود می‌گیرد؛ زیرا همواره در طلب داوری ارزشهایی است که خود نمی‌تواند جوهر آن را احساس کند، بلکه فقط به‌طور نظری و مکانیکی و از برون به بررسی اثر پردازد) گویی می‌خواهد با ابزار نقد و حتی خصومت با اندیشه به‌طور کلی به غرور خود و احساس ضعفش پاسخ گوید.

هرمان هسه

هیچ هنرمندی نباید به نقد کوچکترین اعتنایی داشته باشد. به‌نبرد پیش آمده است که نقدی به نحوی به خلق آثار هنری کمک کرده باشد. نقد همیشه به دنبال هنر می‌دود. نهایت کاری که بتواند انجام دهد، ممکن است در روشن ساختن بعضی از جنبه‌های هنری، اطلاعاتی را به هنرمند بدهد، منتقد در درجه هنری پایین‌تری از هنرمند قرار دارد.

تسوک مایر

منتقد از ما نویسندگان انتظار کار خوب دارد و ما از او به‌حق انتظار نقد خوب داریم. وجود یک نقد خوب بستگی تام به این دارد که براساس یک عقیده شخصی، قضاوتی مستدل و منطقی ارائه دهد. بزرگترین مشکل منتقدین این است که اصلاً کار را نمی‌شناسند.

فردریش دورنمات

نویسندگان از وجود منتقدی که به‌طور جدی در فکر ادبیات باشد، استفاده می‌برند. حتی اگر به خشم هم بیایند، ممکن است برای ابراز مخالفت تحریک شوند که چگونگی هدفهای خود را با وضوح بیشتری دریابند. چنین منتقدی می‌تواند در نویسندگان شوری برانگیزد که آنان را به انجام کوششهای بیشتری بخواند و نمونه وجودی خود او ایشان را تشویق کند تا به صورت جدی‌تر به هنر خود بپردازند. در حقیقت یک منتقد بزرگ باید یک مرد بزرگ باشد. باید آن اندازه بزرگ باشد که با تسلیمی رضامندانه این مطلب را درک کند که کارش یا وجود این همه اهمیت فقط ارزشی بی‌موام دارد. زیرا شایستگی او همه در آن است که نیازمندیهای نسل خود را

استانداال

منتقد کسی است که جاده‌ها را می‌شناسد
اما رانندگی را نمی‌داند.

کنت تیتان

ناقدان می‌گویند که باید متن با ما حرف
بزند، حق با آنهاست، اما باید دانست که متن
نمی‌تواند با ما حرف بزند، مگر اینکه آنچه
می‌گوید دانسته شود. نقد درست، فهم
گفته‌های متن است و من این را تاویل عینی
می‌خوانم.

اریک.د.هرش

وظیفه نقد ادبی کمک به ادراک بیشتر و
لذت بردن از ادبیات است. [البته در این
تعریف] وظیفه نفی هم گنجانده شده. یعنی
اینکه از چه چیزی نباید لذت برد. زیرا ممکن
است از منتقد بخواهند اثر بی‌ارزشی را طرد
کند و فریبکار را معرفی نماید. اما این وظیفه
در مقایسه با تشخیص ارزش اثر قابل
تحسین، کاری فرعی به‌شمار می‌آید.
تی.اس. الیوت

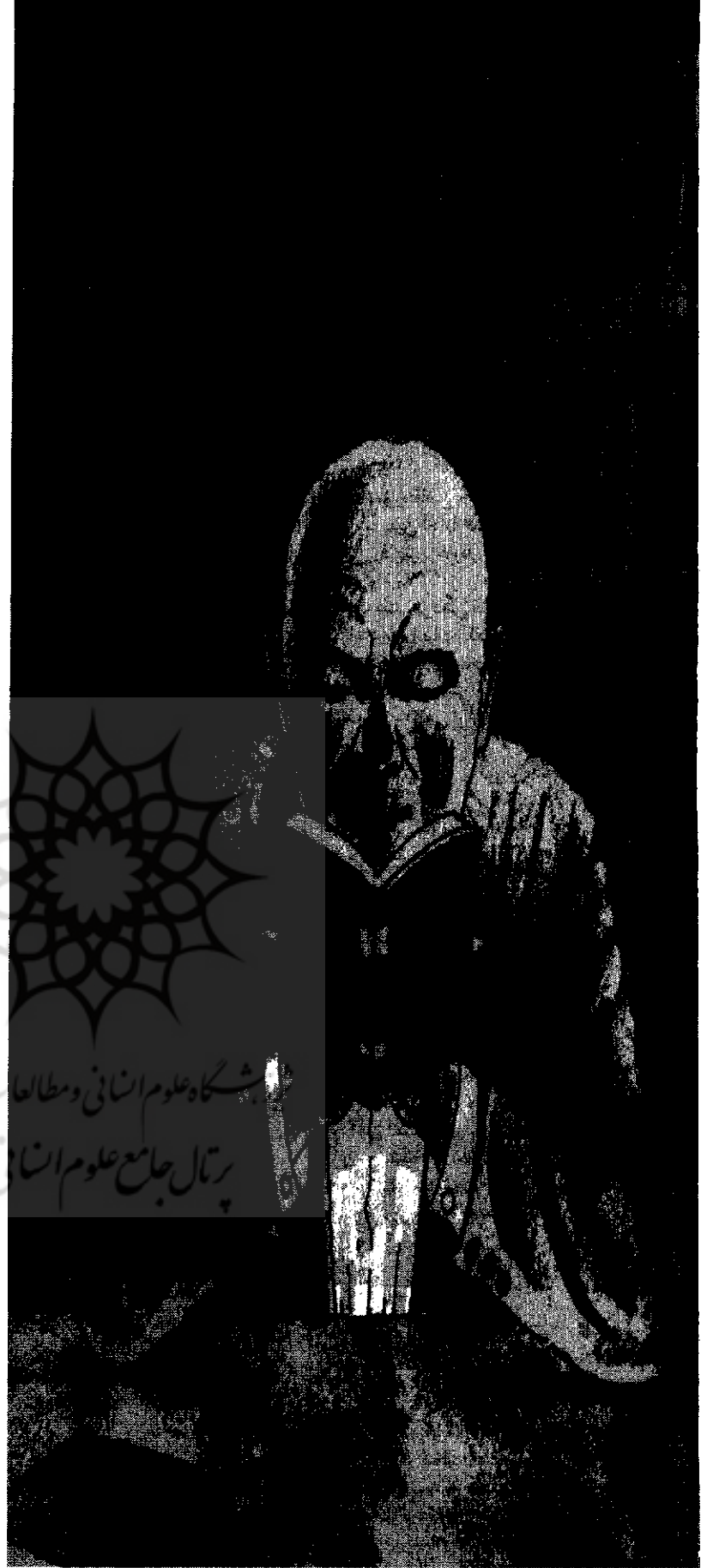
متأسفانه در تاریخ، نقد ادبی تا به این اندازه
شکوفا نبوده است. دانشگاه‌های انگلیس
لبریز از کسانی است که نمی‌خوانند یا تقریباً
نمی‌خوانند، اما درست به نقد ادبی روی
آورده‌اند. این به نظر من دیوانگی محض
است. شما حتماً یادتان هست که اسکار وایلد
قصدهش شوخی بود، اما امروز شوخی نوعی
حقیقت شده است. این نشانه بروز همان
انحطاطی است که قبلاً اشاره کردم. آدم‌های
باهوش زیاد هستند - البته بیشتر در فرانسه
و انگلستان - که هیچ چیز را باور ندارند و
حتی سعی نمی‌کنند یک قصه هم بنویسند
یا یک رمان، اما تمام انرژی خودشان را
صرف این می‌کنند که وارد این یا آن مکتب
نقد بشوند. من اصلاً فکر نمی‌کنم منتقدان
بتوانند کوچکترین تأثیری روی نویسندگان یا
خوانندگان داشته باشند. منتقدان بین خودشان
برای یکدیگر متقابلاً اهمیت قائلند. به نظر
من، منتقدان نشانه مسخره‌ای از انحطاط
ما هستند.

ا.ان ویلسون

ادبیات وجدان انسانیت است و نقد وجدان
ادبیات.

پل سوده

برای من مهم نیست که به من بگویند
نویسنده «داستانهای محلی»، تعیین جایگاه
نویسندگان و داوری کار منتقدان است، اما
نقد حق ندارد بگوید که نویسنده باید راجع



به چه بنویسد، نویسنده به تنهایی مسئولیت این کار را بر عهده دارد.

یودورا ولتی

منتقد همیشه بعد از حادثه، پیدایش می شود، چون قبلاً اثری نوشته شده و نویسنده وقتی با آنها موافق است که آنها هم به همان نتیجه او برسند. به عبارت دیگر، اگر نقاد به چیزی که من با تمام وجودم می دانم درست است و حداکثر کوششم را کرده ام و آن را خوب از کار در آورده ام، ایراد بگیرد، من تحت تأثیر اینکه این نکته مطابق میل یک نفر نیست، قرار نمی گیرم. اما اگر در مورد شخصی یا چیزی که نوشته ام دودلی باشم و منتقدی نیز بر این شک و دودلی صحه بگذارد، آن وقت است که شکم به یقین تبدیل می شود و با کمال میل به نقد منتقد احترام می گزارم.

نادین گوردیمیر

منتقد بودن عبارت است از داوری کردن در باب ارزشها.

ریچارد دز

نقد فقط باید این را معلوم کند که هنرمند چه می خواسته بگوید و آیا آنچه را می خواسته بگوید، توانسته یا نه.

جوئل اسپنگارن

در رابطه میان هنرمند و منتقد، همه چیز در چارچوب قدرت صورت می گیرد و جالب است که منتقد هرگز این واقعیت را از نظر دور نمی دارد که در این رابطه تنها قدرت اوست که ضعیف است، حتی اگر سعی کند حقیقت را پشت لحن پر خاشاکش پنهان کند. حال آنکه هنرمند دائماً برتری معنوی خود را از نظر دور می دارد. عدم وجود یک دید همه جانبه در مورد هنرمند را می توان به عاطفی بودن حساسیت - و مطمئناً - به حس سوءظن کم و بیش قدرتمندی که در وجود اوست، نسبت داد.

هنرمند همواره معتقد است که منتقدان همیشه علیه او هستند - و همیشه هم علیه او خواهند بود - زیرا حافظه انتخابگر او به نحوی بدخیم به عقده سوءظن او دامن می زند.

فرانسوا تروفو

در وجود یک نویسنده باید در آن واحد یک متفکر، یک هنرمند و یک ناقد با هم مشغول کار باشند. وجود یکی از این مفروضات کافی نیست. متفکر، فعال و دلیر است. پاسخ چراها را می داند، هدفهای نهایی را می بیند و نشانه های راهنما را مشخص می کند.

هنرمند احساساتی است و عواطف زنانه دارد. از هر طرف محاط در این سؤال است که چگونه کار را باید انجام داد. به دنبال چراغ راهنما می رود، نیاز به فارغ شدن دارد. وگرنه پنخش و پلا می شود و تجزیه می گردد. اگر از این تعبیر نرنجید، می گویم هنرمند اندکی خل است. ناقد باید از متفکر هشیارتر و از هنرمند بااستعدادتر باشد. ناقد آفریننده نیست بسیار سنگدل است.

آلگسی تولستوی

تاز مانی که در یک جامعه میان مردم بر سر مضامین اخلاقی و مذهبی اتفاق نظری وجود نداشته باشد، نقد ادبی نمی تواند موجودیت مستقلی داشته و نسبت به معیارهای مذهبی و اخلاقی بی تفاوت باشد.

تی. اس. الیوت

شما نمی توانید مقاله برجسته ای در مورد آنچه که دیگری آن را آفریده است بنویسد، نقد همین است.

بوریس یان

نقدهای بد، مؤلف را بهتر از الکی که میوه ای را در خود نگاه می دارد، حفظ می کنند.

ژان پلهم

در شناخت و بازنگری وحدت کلی هر اثر، نویسنده اش ناتوان می ماند. بیگانه ای باید بود تا بتوان آن را شناخت. این خواندن کامل، کنش نقادانه است. وحدت دیرپایی در هر اثر وجود دارد. وحدتی سخت روشنگر، که آن را می توان وحدت نهایی میان پاره های وابسته هر اثر خواند. شناخت این وحدت کار ناقد است.

ژرژ پوله

اگر منتقد به جای نقد آثار دیگران همت به انشاء اثری از خویش بگمارد بهتر است. هرچند نتواند اثری عالی به وجود بیاورد.

ورد زورت

منتقد همواره قاضی ادبیات خوانده شده است. نه بدین لحاظ که نسبت به شاعر از منزلتی رفیع تر برخوردار است، بلکه همان گونه که تکیه زدن قاضی بر مسند قضاوت مبتنی بر دانش قضایی اوست. منتقد نیز باید درباره ادبیات اطلاعاتی داشته باشد. ادبیات مکاشفهای انسانی است. وحی بشر بر بشر و نقد نیز مشتق احکام و فتاوی نیست، بلکه آگاهی از آن وحی و داوری نهایی بشر است.

نور تروپ فرای

امروز هر کس که می نویسد، و هر چیزی که می نویسد - رمان یا مقاله، شعر یا تئاتر - از نبود یا قلت نقد، یعنی نبود یا قلت داوری روشن، عاری از سستی، سرسخت و خالص، می نالد. در آرزوی چنین داوری ای، شاید خاطره نیرو و جدیتی که شخصیت پدر بر طفولیت ما بازمی تاباند، پنهان داشته می شود. از نبود نقد رنجه اییم، به همان شیوه ای که از نبود یک پدر، در دوران بزرگی خود رنج می بریم.

اما اگر سلاله منتقدان نابود شده یا در حال نابود شدن است، برای این است که سلاله پدران نابود شده یا در حال عقیم شدن است. ما که مدت هاست یتیم شده ایم، یتیم هایی به دنیا می آوریم، چرا که خود از پدر شدن عاجزیم.

ناتالیا گینزبورگ

فکر می کنم نقدنویسی برای نویسنده از این جهت که از نقد بی پرده خودش حیرت زده می شود و بی می برد چقدر فن نقدنویسی سرکش است و چقدر خلاصه کردن طرح داستان و طرح آزادانه واکنش حس صادقانه ناقد در برابر اثر سخت است، مفید باشد.

اما نقدنویسی نباید به صورت عادت در آید، چون کم کم نویسنده را ملالنتی می کند و او را ترغیب می کند که فکر کند داستان کاری جمعی و یکی از انواع چیزهای فنی، و تخیل

یک فعالیت عقلانی و اجتماعی است، که همه این تصورات مخرب است.

جان آبدایک

با نقد هم باید منتقدانه روبرو شد.

پل ریکور

کار منتقد این است که دو شخص را در برابر یکدیگر قرار دهد که اگر او نمی‌بود، شاید با یکدیگر آشنا نمی‌شدند. و با این حال وجودشان برای یکدیگر ضروری است. نویسنده و خواننده. منتقد، به قول موريس بلانشو «دلال شرافتمند» است. در نظر اول چنین می‌نماید که با این تعریف، وظیفه او به پایان می‌رسد. همین که مراسم آشنایی صورت گرفته منتقد باید کنار برود. در مدارکی که یک سویش نویسنده و سوی دیگرش خواننده است منتقد واسطه‌ای بیش نیست، اما با نظری دقیق‌تر می‌بینیم که منتقد نه خود نویسنده بلکه نوشته او را با خواننده آشنا می‌کند.

برنار پنگو

منتقدی که به غافل بودن از همه پیوستگی‌های تاریخی قانع باشد، دائم در داوری‌های خود راه خطا خواهد پیمود. وی نخواهد توانست که بداند کدام اثر اصیل است و کدام یک زاینده دیگری است و در نتیجه غفلت از اوضاع تاریخی، دائم در فهم آثار معین هنری دچار لغزش می‌گردد. منتقدی که یا کم تاریخ بداند یا اصلاً نداند به حدس‌زندهای بی‌ربط گرایش پیدا می‌کند.

رنه ولگ

نقد همانا تلقی ادبیات به منزله قلمرو ارزشهاست.

ژ.س. کارلونی

نقد یک نظرپردازی بی‌فایده نیست، بلکه وظیفه‌ای اخلاقی و به همان اندازه ادبی است.

سن مارک ژیراردن

هنرمند فرصت گوش کردن به منتقد را ندارد. نقدها را معمولاً کسانی می‌خوانند که می‌خواهند نویسنده شوند، ولی آنهایی که می‌نویسند یعنی نویسنده‌اند، وقت خواندن مطالب منتقدان را ندارند. نقاد برای هنرمند می‌نویسد. مقام هنرمند بالاتر از نقاد است. چون هنرمند با نوشته‌هایش بر نقاد تأثیر می‌گذارد و او را هدایت می‌کند؛ اما آنچه منتقد می‌نویسد، بر همه تأثیر می‌گذارد. هنرمند.

ویلیام فاکتر

[منتقدان] هیچ تأثیری روی من نگذاشته‌اند؛ فقط به این دلیل ساده که من هرگز نقدهای آنها را نخوانده‌ام. هیچ یک از آثار من برای شخص یا مخاطب خاصی نوشته نشده، بلکه سمیم صرفاً این بوده که کارم را به نحو احسن انجام بدهم و بعد فکرش را از سرم بیرون کنم. به نقادان هم علاقه‌ای نداشته‌ام، چون آنها با گذشته و آثاری که نوشته شده، سروکار دارند، اما من به آنچه از این پس به وجود خواهد آمد، علاقه‌مندم.

آلدس هاگسلی

گاهی بررسی‌ها و نقدهای آثارم را می‌خوانم، اما بدون استثنا همه نقدهایی را که برایم می‌فرستند مطالعه می‌کنم. مقالات انتقادی به نوبه خود خیلی جالب است. البته صرف دیدن اینکه کسی کار آدم را بخواند، درک کند، تحسین کند و واکنش نشان بدهد. لذت‌بخش است... خواندن نقدهای متوسط شتابزده که هدف مشخصی را دنبال نمی‌کنند، موجب گمراهی نویسنده می‌شود. من خواندن آنها را توصیه نمی‌کنم.

جوئیس کورول اوتس

آه از این منتقدان! منتقدان مرا مثله کرده‌اند. مرا در نهایت عشق یا نفرت تشریح و یا تکه‌تکه کرده‌اند. انسان در آثارش نیز، چنان که در زندگی‌اش، نمی‌تواند همه را راضی نگاه دارد. همیشه همین‌طور است.

پابلو نرودا

به یک اعتبار، نقد ادبی بسیار دشوارتر از آفرینندگی است. مثلاً قصه‌نویس می‌تواند به هوش خود اعتماد و بدان تکیه کند و نیازی به این کوشش ندارد که گزینش‌های هوش را بفهمد. حال آنکه منتقد موظف است پاسخ همه پرسش‌ها را ارائه کند. وی باید به صراحت سودمندی‌های کتاب را بیان کند. علت علاقه خود را به این کتاب بگوید و در باب آن داوری‌های مطلق و معتبر ابراز دارد.

آلن رب - گری یه

منتقد بودن مثل هنرمند بودن یک قابلیت ذاتی می‌خواهد.

وودی آلن

نقد یعنی جستجوی همگانی برای رسیدن به قضاوت حقیقی.

تی.اس. الیوت

نقد در نزد ما همان نوشته یا سخن رسمی است که مردم انتظار دارند درباره ادبیات

گفته شود. در صورتی که بعضی‌ها دوست دارند محدوده استعمال این کلمه را وسعت بخشند تا شامل آنچه که بعضی‌ها در مجلات، درباره قصه‌های بی‌ارزش می‌نویسند نیز بشود. در صورتی که من متقدم چنانچه ما راه استفاده از این اصطلاح را در سخنان خود بررسی کنیم، خودبه‌خود متفق خواهیم شد که منظور از نقد، آن مقالاتی است که در مجلات معمولی چاپ می‌شود یا مجادلاتی که درباره یکی از شخصیت‌های فلاں داستان بین ما صورت می‌گیرد یا کف‌زدن‌ها و تشویق کردن‌های مردم. بنابراین منظور ما از نقد نوشته‌ای مترقی و باارزش است.

ریچارد اوهمن

کار یک ناقد در درجه نخست نشان دادن آن چیزهایی است که متن پنهان می‌کند و چیزهایی که متن نمی‌خواهد بیان کند. ناقد چون روانکاو یا یاری علائم و نشانه‌ها می‌تواند ناآگاهی متن را کشف کند.

پیر مائشری

نقد برای نویسنده نوشته نمی‌شود، بلکه برای مردم است. به آنها کمک می‌کند تا اثر فلاں نویسنده را بهتر دریابند. توصیه می‌کند که آن را بخوانند یا اصلاً نخوانند. وظیفه نقد ارائه اطلاعاتی است در مورد فرم، سبک، شیوه و محتوای اثر. پس از ارائه چنین اطلاعاتی منتقد می‌تواند نظر شخصی خود را نیز ارائه دهد.

آلفرد آندرش

دیدن «رواید» مسافران قله شهرت بر عهده منتقد ادبی است.

لوین ل. شولینگ

هر کس دو حرفه دارد؛ یکی حرفه خودش و دیگری منتقد بودن.

فرانسوا تروفو

تا آنجایی که می‌دانم هنرمندان همواره در زمینه هنرشان کاهلی داشته‌اند. نویسنده با خواندن شروع می‌کند، موسیقیدان با گوش دادن. هیچ کس قادر نیست چیزی را که از نزدیک نمی‌شناسد، ویران یا بازآفرینی کند.

به یک معنا هر هنرمند، منتقد هنرمندان پیش از خودش تلقی خواهد شد.

میشل سیمان